

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و برزنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: ژان بریکمون

برگردان از: حمید محوی

۰۷ جنوری ۲۰۱۳

حق مداخله یا حقوق بین الملل؟

پاسخ به چپ ضد-ضدجنگ

چپ اروپائی پس از فروپاشی شوروی و از دست دادن برادر بزرگ، در نبود توانائی برای باز سازی ایدئولوژیک، در درون به مبارزه اجتماعی، و در بیرون به طرفداری از مداخله بشر دوستانه سقوط کرد، و در کمال از هم گسیختگی بود که امپریالیسم ایالات متحده را برای حفاظت از خلق ها فراخواند. ولی باید بپرسیم که چگونه می توانیم خواستار حفاظت از این و یا آن خلق شویم در حالی که خودمان از آزادی خودمان قطع نظر کرده ایم؟



از سالهای ۱۹۹۰ و به ویژه از جنگ کوزوو در سال ۱۹۹۹، مخالفان مداخلات غرب و ناتو می بایستی همزمان با جریانهای رویارویی کنند که می توانیم آنها را چپ (و چپ افراطی) ضد-ضدجنگ بنامیم. این جریان ها عموماً عبارتند از سوسیال-دموکراسی، سبزها، و بخش مهمی از چپ «رادیکال» [(حزب ضد سرمایه داری (۱)، گروه های متنوع ضد فاشیست و غیره (۲))]

در مورد این جریان چپ باید دانست که از مداخلات نظامی غرب به شکل روشن و باز دفاع نمی کند و حتی در برخی موارد علیه آن موضع انتقادی نیز اتخاذ می کند (به طور کلی، تنها در رابطه با تکتیک های به کار بسته شده و مداخلات، نفتی یا جغرافیای سیاسی منتسب به قدرت های غربی)، ولی بخش مهمی از توان خود را به «هشدار» و مقابله علیه - به اصطلاح - انحرافات بخشی از جریان چپ اختصاص می دهد که قویاً با این مداخلات مخالف هستند.

برای پشتیبانی از «قربانیان» علیه «جلادان» ما را فرامی خواند، که «با مردم علیه مستبدان متحد شویم»، و به «ضد-امپریالیسم»، «ضدامریکائی»، یا «ضد صهیونیسم» ساده لوحانه تسلیم نشویم، و به ویژه با راست افراطی متحد نشویم. پس از رویدادهای آلبانی و کوزوو، در سال ۱۹۹۹، در گفتمان آنها می توانستیم به احقاق حقوق زنان افغان و کرد عراقی باور داشته باشیم، و اخیراً نیز می بایستی از حقوق مردم لیبیا و سوریه دفاع کنیم. نمی توانیم ادعا کنیم که چپ ضد-ضدجنگ به اندازه کافی مؤثر نبوده است. جنگ در عراق که به شکل مبارزه علیه تهدیدی تخیلی معرفی شده بود، موجب مخالفت‌های مختصر و ناپایداری شد، ولی در جبهه چپ مداخلاتی که به بهانه «بشر دوستانه» معرفی شده بود، در کوزوو، طی بمباران لیبیا یا مداخلات فعلی در سوریه اعتراضات چندانی را بر نیانگیخت. هرگونه تأملی در باب صلح یا امپریالیسم، خیلی به سادگی در مقابل «حق مداخله»، «مسئولیت حفاظتی» یا «وظیفه امداد رسانی به مردمی که در خطر به سر می برند» متوقف شد. آن چپ افراطی که در خاطرات حزن انگیز انقلابات و مبارزات رهایی بخش ملی به سر می برد، اکنون هر گونه منازعه و آشوب در درون هر کشوری را به مثابه خشونت یک دیکتاتور حاکم علیه مردم خودش تلقی می کند، یعنی علیه مردمی که تحت ستم بوده و خواهان دموکراسی هستند. چنین برداشتی، واکنش عمومی چپ و راست را از پیروزی غرب در مبارزه علیه کمونیسم تداعی می کند.

این «ما» کیست که برای «حفاظت و مداخله» فراخوانده شده است؟

ابهام بنیادی در گفتمان چپ ضد-ضدجنگ به هویت آن «ما» نی باز می گردد که باید حفاظت کند و مداخله کند، و غیره. آیا این «ما» را باید به عنوان چپ غربی تلقی کنیم یا جریان های اجتماعی یا سازمان های مدافع حقوق بشر؟ در این صورت مثل ستالین که از واتیکان پرسیده بود، باید از آنها بپرسیم که : «چند لشکر در اختیار دارید؟» در واقع، تمام منازعاتی که «ما» باید در آن مداخله کنیم، منازعات مسلحانه است. مداخله یعنی مداخله نظامی و به همین علت باید امکانات نظامی در اختیار داشته باشیم.

ظاهراً، چپ اروپایی چنین امکاناتی را در اختیار ندارد. چپ اروپایی برای مداخله به جای ارتش ایالات متحده، می تواند ارتش های اروپایی را فراخواند، ولی ارتش های اروپایی هرگز و هیچ گاه بدون پشتیبانی گسترده ایالات متحده وارد عمل نشده اند، در نتیجه پیغام واقعی چپ ضد-ضدجنگ چنین است : «آقایان امریکائی، بجنگید، عشق نورزید!» (۳)

بهتر از همه : از آنجائی که امریکائی ها در عراق و در افغانستان با شکست مواجه شدند، دیگر نیروی زمینی را وارد کارزار نمی کنند، بلکه از نیروی هوایی ایالات متحده درخواست می کنند که به تنهایی برود و کشورهای ناقض حقوق بشر را بمباران کند.

به روشنی می توانیم مدعی شویم که آینده حقوق بشر به همت عالی و کوشش های دولت ایالات متحده، بمبارانهای نیروی هوایی آن و پهپادهای مسلح به هیل فایر (آتش جهنمی) بستگی خواهد داشت.

ولی دانستن چنین موضوعی بسیار پر اهمیت است، زیرا مفهوم عینی تمام این فراخوان ها برای «اتحاد» و «پشتیبانی» از جریان های جدائی طلب یا شورشگر که در مبارزات مسلحانه شرکت دارند به همین آینده ای که برای حقوق بشر ترسیم کردیم خلاصه می شود (یعنی بمباران هوایی).

در واقع، این جریان ها به هیچ عنوان نیازی ندارند که شعارهایشان را در «تظاهرات پشتیبانی» در بروکسل یا پاریس فریاد کنند، و این چیزی نیست که آنها می خواهند. آنها سلاح سنگین می خواهند و خواستار بمباران دشمنانشان هستند، و چنان که می دانیم این نوع خدمات تنها از عهده ایالات متحده بر می آید.

اگر صداقتی در کار چپ ضد-ضدجنگ وجود دارد، باید نسبت به چنین انتخابی متعهد باشد، و با صراحت برای بمباران کشوری که حقوق بشر را نقض کرده از ایالات متحده درخواست بمباران کند، ولی در رابطه با چنین انتخابی باید مسئولیت پیامدهای آن را نیز کاملاً و تماماً به عهده بگیرد. در واقع، این طبقه سیاسی و نظامی که به اصطلاح خواهان نجات خلق هائی می شود که «قربانی مستبدان» هستند، همان طبقه سیاسی و نظامی است که جنگ علیه ویتنام را به راه انداخت، تحریم و جنگ علیه عراق را سازماندهی کرد، و علیه کوبا، ایران و تمام کشورهای که باب طبعش نیست تحریم اختیاری برقرار کرد. این همان طبقه سیاسی و نظامی است که اسرائیل را روی دست گرفته و محافظت می کند، و به هر وسیله ای شده، حتی کودتا، علیه اصلاح طلبان امریکای لاتین اقدام می کند - از آرنبز (رئیس جمهور گوآتمالا ۱۹۵۱-۱۹۵۴ که با کودتای سازماندهی شده توسط سازمان سیا سرنگون شد) تا چاوز، و با عبور از سالوادور آلنده، گولار و دیگران - این همان طبقه سیاسی و نظامی است که به شکل شرم آوری از منابع و نیروی کار انسانی در سراسر جهان بهره برداری می کند. باید حسن نیت خیلی زیادی داشته باشیم تا بتوانیم این طبقه سیاسی و نظامی را ابزار نجات «قربانیان» تلقی کنیم، ولی عملاً این چیزی که چپ ضد-ضدجنگ تبلیغ می کند، با توجه به توازن نیروها در سطح جهانی، به این علت است که هیچ قدرت دیگری وجود ندارد که بتواند خواست خود را از طریق نیروی نظامی تحمیل کند.

روشن است که دولت ایالات متحده به تازگی از وجود چپ ضد-ضد جنگ اروپائی آگاهی یافته، واشینگتن بر اساس شانس موفقیت، منافع، و آرایش مخالفان داخلی و خارجی اش برای راه اندازی جنگ تصمیم می گیرد. ولی به محض این که واشینگتن جنگی را آغاز می کند، می خواهد به هر وسیله ای شده برنده آن جنگ باشد. در نتیجه بی معنا خواهد بود که از او بخواهیم که مداخلتش را صادقانه انجام دهد، و تنها جباران و مستبدان و جلادان را هدف بگیرد، و با ابزارهای نیک سرشت اقدام کرده و به جان شهروندان و بی گناهان تعرض نکند.

آنهایی که ناتو را برای «تأمین پیشرفت برای زنان افغان» فراخواندند، مثل عفو بین الملل (ایالات متحده) در میتینگ ناتو در شیکاگو (۴)، در واقع ایالات متحده را برای مداخله نظامی فرامی خواندند، که علاوه بر همه، بمباران شهروندان افغان و ارسال پهپاد روی پاکستان را نیز در بر می گیرد. هیچ مفهومی ندارد که از ارتش ایالات متحده بخواهیم از شهروندان افغان حفاظت کند و آنها را بمباران نکند، چون که ارتش به همین شکل عمل می کند. یکی از مضامین مطبوع چپ ضد-ضدجنگ فراخوان صادر کردن به مخالفان جنگ است، و دائماً از آنها می خواهد که از «مستبدان پشتیبانی» نکنند، در هر صورت منظور مستبدان حاضر در کشورهای است که مورد حمله قرار گرفته اند.

موضوع این است که هر جنگی با تبلیغات گسترده پیرامون آن همراه است، و چنین تبلیغاتی پیش از همه بر اساس ابلیس نمائی دشمن و به ویژه ابلیس نمائی رهبر آن انجام می گیرد. برای مقابله با چنین تبلیغاتی، می باید ضرورتاً دروغ های این گونه تبلیغات را افشاء کنیم، جنایات دشمن را در وضعیت عینی در نظر بگیریم، و آن را با جنایات جبهه خودمان مقایسه کنیم. البته این وظیفه اگر چه ضروری خواهد بود ولی در عین حال نامطبوع و مخاطره آمیز نیز است: زیرا شما را به خاطر کوچکترین اشتباهی تا ابد سرزنش می کنند، ولی از سوی دیگر به محض این که عملیات به پایان رسد، دروغ های تبلیغات جنگی فوراً به فراموشی سپرده می شود.

برتراند راسل و صلح طلبان بریتانیائی، طی جنگ جهانی اول، به «پشتیبانی از دشمن» متهم شده بودند، ولی اگر آنها تبلیغات متفقین را افشاء می کردند به این دلیل نبود که به امپراتور المان عشق می ورزیدند، بلکه به خاطر دلبستگی شان به صلح بود. چپ ضد-ضدجنگ بیشتر تمایل دارد که «دو وزن و دو واحد اندازه گیری متفاوت» را نزد صلح طلبانی به طوفان انتقاد بگیرد که نسبت به جنایات جبهه خودشان موضع انتقادی اتخاذ کرده ولی جنایاتی را که به جبهه

دشمن فعلی (میلوسویچ، قذافی، اسد و دیگران) نسبت می دهند کتمان می کنند، ولی این «دو وزن و دو واحد اندازه گیری متفاوت» تنها حاصل یک انتخاب و قانون است: یعنی مقابله کردن با تبلیغات جنگی در آنجائی که ما هستیم (یعنی در غرب)، یعنی تبلیغاتی که بر اساس ابلیس نمائی دشمن و کمال مطلوب نگاری حمله کنندگان پایه ریزی شده است.

چپ ضد-ضدجنگ هیچ نفوذی در سیاست ایالات متحده ندارد، ولی چنین امری به این معنا نیست که بی تأثیر باقی می ماند. از سوی دیگر، گفتمان ریاکارانه آنها توانست تمام جنبش صلح طلب یا ضد جنگ را خنثی کند، ولی در عین حال هر گونه موضع گیری مستقل کشورهای اروپائی را نیز ناممکن ساخت، چنین امری به عنوان مثال در فرانسه در زمان دوگل، و حتی تا حدودی در ریاست جمهوری شیراک، یا اولف پالم در سوئد قابل مشاهده است. امروز، چنین وضعیتی فوراً توسط چپ ضد-ضدجنگ مورد حمله قرار خواهد گرفت و بر چسب «پشتیبانی از مستبدان» بر آن خواهد زد و یا به «جنایت رایگان» متهم خواهد شد (و یا آن را سیاست «مونیخی» تلقی خواهد کرد).

آنچه چپ ضد-ضدجنگ به تکوین آن نائل آمده است، تخریب حاکمیت اروپائی ها در رابطه با ایالات متحده و حذف هر گونه موضع گیری چپ مستقل در رویارویی با موضوع جنگ و امپریالیسم است. چپ ضد-ضدجنگ در عین حال اکثریت چپ اروپائی را به اتخاذ وضعیتی هدایت کرده است که در تضاد کامل با موضع گری چپ امریکای لاتین می باشد. چپ ضد-ضد جنگ علاوه بر این به دشمن کشورهایمانند چین و روسیه تبدیل شده که در پی دفاع از حقوق بین الملل هستند (و کاملاً هم حق دارند که از حقوق بین الملل دفاع کنند).

وجهه شگف آور چپ ضد-ضدجنگ این است که نخستین جریانی است که انقلاب های تاریخ گذشته را که به توتالیتاریسم انجامیده افشاء می کند (ستالین، مائو، پل پوت و غیره)، و دائماً هشدار می دهد که «اشتباهات» گذشته ای را که جنبش چپ در آن دوران در حمایت از دیکتاتورها مرتکب شد، نباید تکرار کنند. ولی، حالا که انقلاب توسط اسلام گرایان هدایت می شود، اینگونه به نظر می رسد که باید باور کنیم که همه امور به خوبی پیش می رود و باید برایشان مرتب کف بزنییم. و آیا «درسی که باید از گذشته بیاموزیم» انقلاب قهر آمیز، نظامی گری و مداخله خارجی است که باید به عنوان بهترین شیوه تحقق تحولات اجتماعی تلقی کنیم؟

به جای تبلیغ برای مداخله،

رعایت دقیق حقوق بین الملل را مطالبه کنیم

به ما پاسخ می گویند که گاهی اوقات باید «به فوریت» عمل کرد (برای نجات قربانیان). حتماً اگر چنین دیدگاهی را بپذیریم، موضوع این است که پس از هر بحرانی، در طیف چپ هیچ تأملی در مورد سیاست دیگری به جز حمایت از مداخله نظامی صورت نگرفته است. چنین سیاستی باید در رابطه با آنچه در حال حاضر چپ ضد-ضدجنگ تبلیغ می کند یک چرخش ۱۸۰ درجه ای را محقق سازد. به جای درخواست مداخله، ما باید از دولتهایمان بخواهیم که حقوق بین الملل را به دقت رعایت کند: عدم مداخله در امور داخلی دولت های دیگر و جایگزین ساختن همکاری به جای رویارویی. عدم مداخله به معنای عدم مداخله نظامی بوده و در عین حال امور دیپلماتیک و اقتصادی را نیز در بر می گیرد: به این معنا که تحریم یکجانبه و تهدید در پای میز مذاکره باید متوقف شود و مناسبات دولتها باید به شکل پایاپای تنظیم گردد.

به جای «افشاءگری» دائمی و نشان دادن رهبران شرور در کشورهایمانند روسیه، چین، ایران، کوبا، به نام حقوق بشر – کاری که چپ ضد-ضدجنگ غالباً با کمال میل انجام می دهد – باید به آنها گوش کنیم، با آنها گفت و گو کنیم و دیدگاه های سیاسی آنها را به آگاهی شهروندانمان برسانیم.

روشن است که چنین سیاستی مسائل و مشکلات حقوق بشر را در سوریه یا لیبیا و در کشورهای دیگر حل نخواهد کرد. ولی این مسائل چگونه حل خواهد شد؟ سیاست مداخله تنش و نظامی گری را در جهان افزایش می دهد. کشورهایی که خودشان را در خطر چنین سیاستی می بینند، بسیار زیاد هستند، و به هر شکلی که بتوانند از خودشان دفاع خواهند کرد. اردوی تبلیغاتی برای ابلیس نمائی مانع مناسبات صلح آمیز بین دولت ها و مراودات فرهنگی بین ملت ها (شهروندان) می گردد. علاوه بر این به شکل غیر مستقیم، گسترش نظریات لیبرال که طرفداران مداخله مدعی آن هستند با مشکل روبه رو می شود. از وقتی که چپ ضد-ضدجنگ از هر گونه برنامه آلترناتیو در رابطه با چنین سیاستی قطع نظر کند، از هر گونه مداخله در امور جهان قطع نظر کرده است. آن گونه که مدعی «امداد رسانی به قربانیان» می شود، حقیقت ندارد. به جز تخریب هر گونه مقاومت در اینجا در رویارویی با امپریالیسم و جنگ، کار دیگری انجام نمی دهد، سرانجام می بینیم که تنها بازیگر صحنه، دولت ایالات متحده است. سپردن امنیت مردم به چنین قدرتی حاکی از ناامیدی مطلق به نظر می رسد.

چنین رفتاری وجهه ای از نحوه ای است که اکثریت جریان چپ در رابطه با «فروپاشی کمونیسم» از خودشان واکنش نشان دادند، یعنی با رویکردی که دقیقاً در جهت خلاف سیاستهایی است که کمونیست ها پی گیری می کردند، به ویژه در امور بین المللی، هر گونه مخالفت علیه امپریالیسم و هر گونه دفاع از حاکمیت ملی در طیف چپ به عنوان شکلی از اشکال ستالین-باطل شده تلقی گردید.

سیاست مداخله، همانند ایجاد اروپا، به مثابه حمله اساسی دیگری علیه حاکمیت ملی، دو سیاست جبهه راست است، یکی با تکیه به تلاش های ایالات متحده برای کسب تسلط، دیگری نئولیبرالیسم و حذف حقوق اجتماعی، که تا حدود زیادی در گفتمان «چپ» توجیه شده است: حقوق بشر، انترناسیونالیسم، ضد نژاد پرستی و ضد ملیت گرایی. در هر دو مورد، چپ منحرف شده از اهداف کمونیستی در گفتمان «بشر دوستانه» و «نیکو کار» در پی قایق نجات می گشت، که فاقد تحلیل واقع گرا از توازن نیروها در سطح جهانی بود. با چنین چپی، راست دیگر تقریباً نیازی به ایدئولوژی ندارد، حقوق بشر برای آن کافی خواهد بود.

با این وجود، امروز این دو سیاست، مداخله - و - ایجاد اروپا، در بن بست قرار گرفته است: امپریالیسم ایالات متحده با مسائل و مشکلات عظیمی در زمینه اقتصاد و دیپلماسی رویارویی می کند. سیاست مداخله موجب شد که بخش مهمی از جهان را علیه خود بسیج کند. تقریباً دیگر هیچکس به اروپای دیگری باور ندارد، به اروپای اجتماعی، و اروپای واقعا موجود، نئولیبرال شوقی خاصی را بین کارگران بر نمی انگیزد.

البته، این شکست ها به نفع دست راستی ها و راست های افراطی تمام می شود، ولی چنین موردی تنها به دلیل متارکه بخش مهمی از جنبش چپ با دفاع از صلح، حقوق بین الملل و حاکمیت ملی، به عنوان شرط برقراری دموکراسی است.

پی نوشت:

[1] Sur cette organisation, voir Ahmed Halfaoui, [Colonialiste d'« extrême gauche » ?](#)

(۲) به عنوان مثال، فیروزی ۲۰۱۱، بیانیه ای روی برگ تبلیغاتی در شهر تولوز (در فرانسه) پخش شد که در مورد لیبیا و تهدیدات «قطع نسل» توسط قذافی، پرسیده بود: «اروپا کجاست؟ فرانسه کجاست؟ امریکا کجاست؟ سازمان های غیر دولتی کجا هستند؟ و: «آیا ارزش نفت و اورانیوم مهمتر از مردم لیبیا است؟». به این معنا که نویسندگان برگ تبلیغاتی که در عین حال توسط آلترناتیو لیبرتر، اروای اکولوژی-سبزها، اتحاد چپ، مبارزه کارگری (تروتسکستها)، جنبش صلح (کمیته ۳۱)، حزب کمونیست فرانسه ۳۱، حزب کمونیست تونس، حزب چپ ۳۱... امضاء شده بود، به غربی ها سرزنش کرده بودند که به دلیل منافع اقتصادی مداخله نکرده اند. نمی دانیم نویسندگان این بیانیه، وقتی

شورای موقت ملی در لیبیا قول فروش ۳۵ درصد از نفت لیبیا را به فرانسه داد، چه واکنشی نشان داده اند (چنین موردی جدا از این امر باید در نظر گرفته شود که چنین قول و قراری به اجراء درآمده یا نه و یا نفت به عنوان علت غائی جنگ)
۳) «بجنگید، عشق نورزید» شکل طنز آمیز اصطلاح عامیانه فرانسوی است که می گویند : «عشق بورزید، و نجاتی».

[3] Voir par exemple : [Jodie Evans, Why I Had to Challenge Amnesty International-USA's Claim That NATO's Presence Benefits Afghan Women.](http://www.voltairenet.org/article176897.html)

شبکه ولتر/بروکسل(بلژیک)/۲۶ دسامبر ۲۰۱۲

<http://www.voltairenet.org/article176897.html>

گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/ترجمه توسط حمید محوی/۶ جنوری ۲۰۱۳